

قطعی الدلالة بودن قران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

ممکن است مدعیانِ ظَنِّتِ دَلالتِ قرآن، در استدلالِ قرآنی ما بر قطعیتِ دلالتی قرآن، این گونه اعتراض کنند و بگویند شما به کتابی استدلال می کنید [و می گوید] که «قرآن ظَنِّی نیست»، که ما همان کتاب را ظَنِّی می دانیم. با ظَنِّی می خواهید اثبات کنید که این قرآن ظَنِّی نیست!؟

ما چند جواب داریم، اولاً با استدلالاتی غیر قرآنی، تثبیت کردیم که قرآن نمی شود ظَنِّی باشد. بلکه روشن بیان ترین و فصیح ترین و بلیغ ترین عبارات و آیات است. که حتی بر سایر وحی های ربّانی هم در دلالت تقدم دارد.

ثانیاً، این که شما می گوید قرآن ظَنِّی الدلالة است، هرگز دلیلی بر این مطلب ندارید؛ جز علیل! ما ادله ای را از شما نقل کردیم و ادله ای را هم که امکان دارد، به وسیله آن ها استدلال شود، نقل کردیم و نقض کردیم.

ثالثاً، این ادعای شما که ظاهراً نخستین گوینده اش صاحبِ معالم است، اصلاً دلیلی هم بر این ادعا نیاورده است.

بنابراین این ادعای ظنّیتِ قرآن، یا بلادلیل است؛ یا با دلیل علیل است. بلادلیل که بلادلیل است، و دعوی بلادلیل هرگز قبول نیست. ادله‌ای هم که احیاناً به آن ادله استدلال کرده‌اند، یا امکان استدلال به آن ادله هست، کلاً منقوض است و نیست.

اگر کسی علیه کسی ادعایی کند، و بر آن ادعا دلیلی نداشته باشد، اگر هم دلیلی داشته باشد، این دلیل نقض شود و کلاً رد گردد، بنابراین این ادعا، مانند دلیلش، و دلیل مانند ادعا، هرگز قابل قبول نیست. وانگهی در هیچ کتابی از کتاب‌های غیر سماوی، چنین سخنی گفته نشده است که: ظنّی است، یا احتمالی است، یا شکی است. شخص عاقل تا چه رسد خالق عقلاً، وقتی سخن می‌گوید بر مبنای عقل سخن می‌گویند. تا چه رسد خالق عقلاً که بر مبنای رحیمیت کَلّی، سخن و حیانی‌اش بر مبنای نور است، هدایت است، تبیان است، بلاغ است، و از این قبیل که کلاً در بالاترین نورانیت دلالتی و مدلولی قرار دارد.

فعالاً دنباله بحث با استدلال به آیاتی که خود قرآن را قطعی الدلالة می‌دانند. عرض کردیم که قرآن در کلّ، آیاتِ ربّانی است. آیت یعنی نشانه. نشانه ربّانیت و وحیانی بودن آیاتِ قرآن، خود این آیات است. نشانه دیگری لازم نیست تا تثبیت کند که این آیات، آیاتِ ربّانی است. گرچه ما برای الجامِ خصم، و ردّ ادعای ظنّی الدلالة، ادله‌ای آوردیم، اما آفتاب آمد دلیل آفتاب. در روشن بودن و روشنگری آفتاب، نیازی به ماه و ستارگان نیست، بلکه آن‌ها هستند که نیازمند هستند به نور خورشید. «و القرآن یجری کجری الشمس» بر حسب روایتی از امام باقر (علیه‌السلام)، جریان قرآن بر افکار، بر علوم، بر قلوب، بر اعمال، بر کلّ نیازهای کلّ مکلفان، تا یوم القیامه، جریان خورشید است.

بلکه خورشید منفجر می‌گردد اما برای قرآن انفجاری نیست. خورشید شب دارد، روز دارد، نیمروز دارد، ولیکن قرآن همیشه نیمروز (ظُهر و نهایت تشعشع) است؛ و این تشبیه به محسوس شده منتها مُشَبَّه به و مُشَبَّه، با هم فرق‌ها دارند. درست است که مشبّه به خورشید است، و مُشَبَّه قرآن است، ولیکن این تشبیه به محسوسی است که همگان قبول دارند.

حالا، آیاتی از قرآن شریف، که دلالت دارد بر قطعیت دلالی قرآنی:

از جمله آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره: « و إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » و آیه ۱۵۹ سوره بقره: « إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. »

راجع به آیه ۲۳ سوره بقره، که «و إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ ...» ممکن است سؤالی شود، و آن سوال این است که: آیه اول سوره بقره «الم، ذلك الكتاب لا ريب فيه»، نفی استغراقی کرده است؛ کل «ریب» ها را. کل مادون یقین و دلالت علمی را که اعم است از ریب زیاد که احتمال است، یا ریب میانگین که شک است، یا ریب کمتر که ظن است؛ کل ریب ها را کلاً از هر مرتابی، ظائی، شاکی، سلب کرده است؛ و آیا این سلب کلی، منافات با «و إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا» ندارد؟ جواب منفی است؛ منافات ندارد. چرا؟ برای اینکه، «ریب» چند گونه است: گاه ریب با دلیل قوی است، گاه ریب با دلیل غیر قوی است، گاه ریب بی دلیل است.

مخاطب در «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ ...» منکران قرآن هستند، که اگر تشکک دارند، ظن دارند، شک دارند، یا احتمال دارند که قرآن کتاب وحیانی نیست؛ اینها یا مسنود به هیچ دلیلی نیست؛ یا مستند به دلیلی علیل است. کسی که با دلیلی علیل، و دلیلی نادرست که برخلاف عقل است، برخلاف علم است، برخلاف برهان قاطع است؛ استدلال می‌کند، این دو حالت دارد: یا ریبی که برای او هست؛ قابل برطرف شدن است، زود یا دیر. یا نخیر، «فی ریب» است و فرو رفته است در ریب. به تمام وجود، عقلش، علمش، فهمش، درکش، همه نیروهای درونی‌اش، غرق شده است در سیلاب ریب. در ادله‌ای که اعله است؛ ادله نیست. چیزهایی که هرگز دلیل نیست، و با ادله قطعی مردود است، به آنها دل خوش کرده است. کما اینکه «وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» (اعراف، ۱۷۶) کسانی هستند که اخلاص به ارض دارند، زندگی‌شان، فهمشان، عقلشان، علمشان، سعی‌شان، کوشش و کاوششان مربوط است به ظواهر دنیا «إِلَى الْأَرْضِ.»

چنان که در سوره روم است «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم، ۷) اینها دست‌زد زده‌اند به غیب، به آخرت، به وجود خدا، توحید

خدا، و رسالت‌ها؛ و دست‌آباتی و قبول و پذیرش کلی زده‌اند به آنچه در دید ظاهری پدید آمده است.

بنابراین «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ...» چه کسانی هستند؟ بُعد محوری و مرکزی «إِنْ كُنْتُمْ» کسانی هستند که «فی ریب» هستند، نه «علی ریب»، نه «إلی ریب»، نه «بریَب»، بلکه «فی ریب»، فرو رفته در شک، یا در احتمال، یا در ظن هستند، فرو رفته در غیر یقین هستند، نسبت به «مَا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا» در ابعادی که بعد صحبت می‌کنیم. بنابراین تنافی بین این آیات نیست.

حالا، قبل از بحث مفصل در این آیه، و آیاتی که مرحله فوقانی برترین اعجاز قرآنی را ثابت کرده است، ما می‌پردازیم به آیه دوم فعلاً، آیه ۱۵۹ سوره بقره: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ». مطلبی که باید بگویم و یادم رفت این است که، کسانی که قرآن را ظنی الدلالة می‌دانند، آیا صد در صد ظنی می‌دانند؟ چنین چیزی ما نداریم اصلاً.

مثلاً «انزلنا» ظنی است! «هدی» ظنی است! «بینات» ظنی است! «یلعنهم» ظنی است. آیا می‌شود زید در قرآن ظنی باشد، در غیر قرآن قطعی باشد؟ بنابراین کسانی که قائلند به ظنی الدلالة بودن قرآن، ظنّ صد در صد که نمی‌دانند، اگر کسی قرآن را صد در صد ظنی بدانند اصلاً عاقل نیست دیوانه است. دیوانه زنجیری است. که الفاظی که در غیر قرآن قطعی است، حتی اگر دیوانه‌ای این الفاظ را بگوید، قطعی است، بگوید این الفاظ در قرآن، ظنی است. یعنی قرآن را مادون جنون، بدتر از جنون قرار دهند. ما چنین مسلمانی هرگز نداریم. چنین کافری هم نداریم. چنین مشرکی هم نداریم. چنین ملحدی هم نداریم که یک نفر ملحدی بگوید: قرآن کلاً ظنی است: وحی عقلانی نیست، وحی علمی نیست، وحی ربّانی نیست، و کلاً در بُعد وحی بشری، ظنی است!!

خوب، حالا، در این آیه، آیا کسانی که قرآن را ظنی الدلالة می‌دانند، آیا این آیه هم ظنی است؟ کجایش ظنی است؟ «إِنَّ» مورد تأکید نیست؟! «الذین» موصول نیست؟! «یکتمون» فعل نیست؟! کتمان، کتمان نیست؟

«إِنَّ الذِّينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ»، قبلاً اشاراتی از نظر دلالت این آیه بر قطعیت و روشن بودن کامل قرآن شده است، و فعلاً بیشتر باید دقت کنیم. کتمان چیست؟ کتمان آیا صرفاً پنهان کردن است؟ چه قصوراً و چه تقصیراً و چه عناداً؟ نخیر. کتمان در لغت، پنهان کردن چیزی است که، طرفی که از او کتمان شده است به آن نیازمند است. نیاز به مالی دارد که این مال نزد شماست، نیاز به کتابی دارد که این کتاب نزد شماست، به هر چیزی که نیاز دارد و این چیز نزد شماست، و باید بر او ابراز کنی، و کتمان می‌کنی.

بنابراین اگر پولی نزد کسی مال شماست و این کس، مطلع نیست، مثلاً پولی را که مربوط به شماست در جیب کسی گذاشته‌اند و این کس مطلع نیست، (اگر این فرد قبول نکند که) این کتمان نیست. کتمان پنهان کردن است، این پنهان است خودش. پولی که خودش پنهان است، ولو حق شماست، ولیکن کسی این پول را در جیب کسی دیگر گذاشته بدون اطلاع او، این کتمان نیست. پس حالت پنهان بودن در بُعد قصور کتمان نیست، نه کتمان است و نه اخفاء است.

کتمان اخص است از اخفاء؛ و کتمان قصور نیست بلکه تقصیر است و یا عناد است. ظلماً، یا تقصیراً یا عناداً چیزی که، مالی که، کتابی که، فکری که، علمی که، مطلبی که حق دیگری یا دیگران است و باید از آن استفاده کند، این را پنهان می‌دارد، یا تقصیراً و ظلماً یا عناداً.

حالا، «الذین» چه کسانی هستند؟ آیا «الذین» در انحصار ملحدین است؛ که کلاً منکر خدا و منکر وحی هستند؟ یا مربوط به مشرکین است، که وحیی برای خدا قائلند ولیکن وحی درست نیست، بلکه وحی که خودشان می‌پسندند؟ یا مربوط به اهل کتاب است؟ یا مسلمانان سنی است؟ یا مسلمانان شیعی است؟ مسلمان عادی است؟ مسلمانان عالم است؟ «الذین» کل کاتمین را شامل است. کل کسانی که «مَا أَنْزَلْنَا مِنْ

الْبَيْتَاتِ وَالْهُدَى» را «مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» کتمان می‌کنند، کل این‌ها «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.»

حالا، اگر ملحد که منکر خداست، و طبعاً منکر وحی خداست، اصلاً خدا را قبول ندارد این کاتم است عناداً. اگر مشرک کاتم وحی خداست، کاتم است اشراکاً و عناداً. اگر یهود و نصرا کتمان می‌کنند و حیانی بودن قرآن را، این‌ها هم کاتم هستند تقصیراً یا عناداً. در بُعد قصور عرض کردیم که در هیچ جهتی از جهات، در بُعد قصور، کتمان وجود ندارد بلکه (کتمان) در بُعد تقصیر است یا در بُعد عناد است.

کتمان کردن دارای ابعادی است. گاه حق شما را، مال شما را، کتابی که باید مورد بهره برداری شما باشد، این کتاب را از اصل پنهان می‌کند. می‌داند شخصی که این کتاب نزد اوست، این مال نزد اوست، می‌داند مال شماست و می‌داند شما به آن احتیاج دارید، و می‌تواند ابراز کند با این حال اصلاً به شما نمی‌گوید، این کتمان است.

مثل اینکه برای شما یک میلیون از فلان جا آمده، و شما بأمسّة الحاجة (محتاج به نان شب) هستید؛ و اصلاً به شما نمی‌گوید و می‌داند شما به یک تومن آن محتاج هستید اصلاً اشاره هم نمی‌کند که این پول برای شما آمده است. این کتمان است. بدتر از این کتمان، این است که به شما می‌گوید این پول برای شما آمده، اما صنّارش را اگر هم بمیری به تو نمی‌دهم. آیا کتمان شکل دوم بدتر است یا شکل اول؟ کتمان اصل بزرگ‌تر است یا کتمان بعد؟

اگر کتمان اصل باشد، آن طرف غصه‌ای نمی‌خورد چون نمی‌داند برایش پول آمده است. ولی بداند که پول آمده، و ببیند پول را، و صنّار از این پول را به او ندهید این کتمان، کتمان بیشتری است، ظالمانه تر است، خائنانه تر است و معاندانه تر است.

بنابراین اگر کسانی از ملحدین یا مشرکین و یا اهل کتاب یا فرض کنید مسلمین، قرآن را به طور کلی خطاً و چاپش و خطش را کلاً کتمان کنند. مسلمان‌ها که مکلف به

هدایت قرآنی هستند، کلاً این را کتمان کنند، این کتمان است. یعنی قرآن که کتاب هدایت است، کتاب نور است، و مقتضای رحیمیت خاصّ خالد جهان شمولی یوم القیامة است، و ضرورت عقلانی و علمی و تکلیفی در برون و درون، نسبت به مکلفان دارد، مسلمانان را، مکلفان به این قرآن را، از دیدن قرآن، مطالعه کردن قرآن، یا دانستن اینکه قرآن وجود دارد، کتمان می کنند، این خیانت است دیگر.

ولی بدتر از این خیانت، این است که، قرآن که از برای هدایت است، نور است، هدی است، بلاغ است و حجّت بالغه است بگویند که، این قرآن، حجّت بالغه نیست، نور نیست، هدایت نیست، ظنی است، شکی است، احتمالی است، فلان گفته، فلان گفته، اجماع است، چنین است و چنان است و اینطور آن را کتمان کنند. آیا این گونه کتمان، خائانه تر نیست؟ با اینکه می دانید این پول مال شماست و نزد دیگری است، و آن دیگری پول را نشان بدهد به شما اما صنّار به شما ندهد.

حالا، کتمان قرآن دارای ابعادی است. کتمان علمی درونی، کتمان اعتقادی درونی، کتمان عملی برونی، کتمان تبلیغی برونی، کتمان از صد در صد وحی بودن، کتمان از تحریف نشدن، کتمان در کلّ جهاتی که نصوص آیات قرآن؛ تبیین کرده است مطالب را.

حالا، کاتمان چند گونه اند. کاتمان در بُعد دوم که نزدشان قرآن است، چند جور هستند: یا کسی است که قرآن را دارد، اما نه عربی می فهمد، نه فارسی می فهمد، بیسواد است. این کاتم نیست. کسی که اصلاً اطلاع به قرآن ندارد، قاصر است، جاهل است، اینجا کتمان بی معنی است. کتمان یعنی کسی دریافت کند، چیزی را که مورد نیاز شماست، و با اینکه دریافت کرده، به شما ندهد. در اینجا، این خودش دریافت نکرده، کسی که خودش پول ندارد، چطور پول بدهد؟ کسی که خودش اطلاع به قرآن ندارد، هزار جلد قرآن نزد یک آدم بیسواد بی شعور جاهل مجنون. این کتمان نیست، این خودش قاصر است. این خودش را باید که دعوت کرد، یاد داد، نشان داد و فهماند.

کتمان، بُعد اولش کتمان نیست. دوم، کسانی که با قرآن آشنایی دارند ولی آشنایی کامل نیست. در بُعد آن مقدار آشنایی که دارند، در آن مقدار کتمان کنند. آن مقدار که از قرآن، به درستی می‌فهمد که «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر، ۱۷) ادکار کرده و فهمیده، آن مقدار را که فهمیده است، کتمان کند. اگر هیچ نفهمیده که کتمان نیست. ولی آن مقدار را که فهمیده است، کتمان کند، نسبت به کسانی که نادان هستند، کسانی که آگاهی ندارند، کسانی که خودکفا در فهم قرآن نیستند، و باید با یادگرفتن از دیگران مطلب را بشناسند، این مقداری که این شخص می‌داند، کتمان کند. یا نمی‌داند و باید بداند.

کسانی که شرعمدار هستند و باید در درجه نخستین علوم حوزوی اسلامی، قرآن را مطلع باشند در کلّ ابعاد فقهاتی، اصولی، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی، دنیوی، برزخی، اخروی، باید شرعمداران دین مَنَارُ الهدی باشند. شرعمدار، تنها به عمامه و عبا و ریش نیست که! شرعمدار یعنی مدارِ شریعت، پایه دریافتِ شریعت و پایه تبیین شریعت است. کسی که باید پایه دریافتِ شریعت باشد، دریافت نکند شریعت قرآن را، کسی که پایه تبیین شریعت قرآن باید باشد، تبیین نکند، نه دریافت و نه تبیین کند. این هم مقصر است؛ و مقصرتر آن شرعمداری است که می‌داند دلالتِ واضح قرآن را ولی به مردم می‌گوید که این‌ها خیلی مجمل است، مشکوک است، محتمل است، ظنی است.

بنابراین دست بر شانه هر شرعمداری بگذارید ۹۹ درصد خائن است. کسانی که باید قرآن را بدانند و تعلیم کنند، و تعلیم نمی‌کنند خائن هستند. کسانی که قرآن را باید بدانند و می‌دانند و در خلاف تعلیم می‌کنند، این‌ها خائن هستند. خائن نسبت به قرآن بسیار زیاد است. فقط کسانی که به آیه اعتصام عمل کردند، «واعتصموا به حبل الله جميعاً» (آل عمران، ۱۰۳). بُعد اول: اعتصام کردند به «حبل الله» هم نگهبان خود هستند، هم نگهبان دیگران. کسانی که بر پایه دلالتِ روشن‌تر از هر روشن قرآنی، اعتصام کردند به «حبل الله» هم نگهبان خود هستند، که جهالت‌های بشری را رفع کردند؛ عقلاشان، علمشان، عقیدشان، عملشان، و حیانی شده است در بُعد اول، و بعد دیگران را اعتصام کردند، این‌ها هستند کسانی که خائن نیستند، ملعون نیستند، ظالم نیستند، معاند نیستند، قاصر هم طبعاً نیستند.

اما کسانی که وضع علمی آنها، وضع تفکرشان، وضع بینششان، وضع دانششان اینطور است که باید در درجه اول، در حوزه‌های اسلام، قرآن را بدانند و تعلیم کنند، قرآن را بفهمند و بفهمانند، ولی نه می‌فهمند و نه اگر فهمیدند به دیگران تعلیم می‌کنند. برای اینکه مغازه‌ها متعدد باشد، دست بوسی‌ها متعدد باشد، از وحدت نظر علمی عقلی به قرآن شریف انصراف حاصل کنند: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا»، «ما انزلنا» چیست؟ «مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى». بینات یعنی ظنیات؟ یعنی شکایات؟ یعنی احتمالیات؟ بین یعنی غیر بین؟ بینات یعنی آنچه که خود واضح است، و واضح کردن نمی‌خواهد.

مفسّر، مستفسر است. اول مفسّر خود است، که خود را از خیالات، از اوهام، از پیش فرض‌های غلط، پیش فرض‌های غیرمطلق، تمناهای غلط و تمناهای بیجا، خالی کند، و قرآن را با لغت قرآن، معنا کند. این شخص مستفسر است، مفسر نیست. «القرآن یفسر بعضه بعضاً.»

حالا، «إِنَّ الَّذِينَ» چه ملحد، چه مشرک، چه یهودی، چه نصرانی، چه مسلمان، چه شیعه، چه سنی، هر کس، که قاصر نیست، چون قاصر کاتم نیست، هر کس که باید بداند و نمی‌داند، باید بداند و می‌داند اما تعلیم نمی‌کند آنچه را که درست دریافت کرده، این‌ها همه مشترک هستند در اینکه، «اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون». چون کتمان دارای درکاتی است از خیانت، درکاتی است از جهالت و ظلم، لعنت این‌ها هم دارای درکاتی است. هر قدر درک کتمان قوی‌تر باشد، درک «اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون» بیشتر خواهد بود.

حالا، «ان الذين یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی»، هدی چیست؟ بینات چیست؟ آیا بینات هادی حق هست یا نه؟ اگر بینات هادی حق نباشد، پس (؟) بیجاست. بینات یعنی آیات روشن و روشنگر ربانی، که راه مستقیم و صراط مستقیم حق را درست نشان بدهد. هم دال روشن است و روشنگر، هم مدلول مورد دلالت روشن است.

حالا، «من بعد ما بیّنناه للناس فی الکتاب»، «بیّنناه» دارای چند بُعد است. یکی اینکه، این آیات بینات و هدای در دلالت را، خدا در قرآن ذکر کرده است، آیات قرآن کلاً بینات هستند، کلاً هدی هستند. هدی بر مبنای بینات و بینات بر اساس نتیجه هدی.

خوب، این دو قسم است: یک قسم محکّمات است، یک قسم متشابهات است. بینات بدون دقت، و هدای بدون دقت، آیات محکّمات است. متشابهات چیست؟ «من بعد ما بیّنناه للناس فی الکتاب»، «بیّنناه للناس فی الکتاب» یا «بیّننا» آیات محکّمات را که در قرآن آوردیم و بدون دقت معنایش را بفهمیم؛ و یا نخیر، آیات متشابهات را آورده‌ایم و آیات متشابهات را محکّمات تبیین می‌کند.

پس قرآن مبین از چند جهت است: یکی اینکه، آوردنده آیات و هدایات ربانی است در بُعد محکم، آوردنده آیات و بینات و هدایت ربانی است در بُعد متشابه. اگر کسی این‌طور خیال کند که متشابهات اصلاً قابل فهم نیستند، محکّمات قابل فهم هستند ولی متشابهات اصلاً قابل فهم نیستند، این هم کتمان کرده است. چون «من بعد ما بیّنناه للناس»، خدا همان‌طور که محکّمات را با احکام دلالتی معنا کرده است، متشابهات را هم ارجاع به محکّمات داده است. منتها یک فرق است بین محکّمات و متشابهات این است که محکّمات را با نظر اولی، انسان می‌فهمد. ولی متشابهات را با نظر دقیق‌تر، دقت و تفکر خودی یا ارجاع به آیات محکّماتی می‌فهمد.

بنابراین کلّ قرآن بینات است، کل قرآن هدی است، «من بعد» بعد از این که خدا تبیین کرده است در قرآن، آیات و هدای را، بگوید که نخیر این بیان نیست، مجهول است، مجمل است، مظنون است، مشکوک است، محتمل است، بنابراین کل کسانی که قرآن را ظنی الدلالة می‌دانند، بدترین کاتمین قرآن هستند. در ذرک اسفل از نار کتمان قرآن هستند، کسانی که این کتاب هدایت و نور و برهان و حجت بالغه را می‌گویند ظنی است! تازه، دیروز عرض کردم که آقایون اثبات کردند که ظنّ خاص، حجت است. آیا قرآن اگر ظنی است، ظنّ خاص هم نیست؟ که دلالت مستقل ظنی فرضی شما در قرآن، کافی نیست؟ پس حتماً باید حدیث باشد؟ (می‌گویند) اگر حدیث نباشد نمی‌شود استناد به قرآن کرد حال آنکه ظنّ خاص را هم حجت دانسته‌اند! و این در حالی است که حدیث قابل جعل است، تقیه است، تناقض است، تضاد است. «إنّ

الذين يَكْتُمُونَ ما أنزلنا مِنَ البَيِّناتِ وَ الهدى مِنَ بعدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الكِتابِ اولئِكَ يلعنهم اللهُ وَ يلعنهم اللاعنون.»

بنابراین ما باید کوشش و کاوش کنیم که از لعنت ربانی نجات پیدا کنیم، و این نجات از لعنت ربانی، در وضع حاضر بسیار کار مشکلی است. چون اکثریت قریب به اتفاق شرعمداران شرع ندار؛ ظلم کرده‌اند، خیانت کرده‌اند، تجاهل کرده‌اند، جهالت کرده‌اند، نسب به قرآن شریف. به ما می‌گویند: ره چنان رو که رهروان رفتند! این‌ها رهروان نیستند. این‌ها بیراهه رفتند. کسانی که بر ضد قرآن فکر می‌کنند، فتوی می‌دهند، نظر می‌دهند، تبلیغ می‌کنند، این‌ها رهرو نیستند. اگر در میان هزار نفر ۹۹۹ نفر که می‌خواهند بروند به تهران، به جای تهران بروند کاشان، من هم بروم کاشان؟ من که می‌خواهم بروم تهران، چون ۹۹۹ نفر به جای تهران به کاشان رفته‌اند، من هم به کاشان بروم؟ پس رهروان آن‌ها نیستند.

کسانی می‌گویند که باید تقیه کرد. این تقیه یا تقیه نقیه است یا تقیه شقیه. تقیه کنیم و قرآن همین‌طور در بوته کتمان و اجمال بماند، اسلامی که بر محور قرآن است کلاً، این اسلام زمین بخورد، و مطالب ضد اسلامی، ضد عقلی، ضد علمی، ضد وحیانی، نشر پیدا کند به نام اسلام، و ما آزاد باشیم!؟

یک روضه هم اینجا بخوانم: امام حسین (علیه السلام) که در گودی قتلگاه دارند می‌کشندش، اگر ما کمک نکنیم چقدر خیانت است؟ حالا، جسد قرآن که در میان حوزه‌هاست، در میان شرعمداران است، این جسد قرآن نه، روح قرآن را، معنای قرآن را، جسد که خیلی طلاکوب و قشنگ است، روح قرآن را، معنای قرآن را، هدایت ربّانی قرآن را مخفی کرده‌اند و در ظلمات و تاریکی انداخته‌اند، ما بنشینیم و ساکت باشیم؟

و حال آنکه قرآن، امام امام حسین (ع) است. امام حسین (ع) را روحش را نکشتند، جسمش را کشتند. آیا روح قرآن، مهم‌تر از جسم برای امام حسین (ع) نیست؟ بنابراین اگر ما بدانیم و ببینیم که این قدر خیانت و جهالت و ظلم و حتی عناد نسبت به قرآن می‌شود و آنوقت ساکت باشیم!؟ باید جان‌ها فدا شود، ارواح فدا شود، از خیلی چیزها باید گذشت.

اینکه (کسی که در این راه باشد، تنها و) فرید و وحید می‌ماند، یکی از دوستان که از هم‌دوره‌ای‌های نجف ما بود که او هم تفسیر الفرقان نوشته که بعداً نوشته است و

چاپ شد، به من می‌گفت که شما اگر تقيه می‌کردید مثل دیگران دو سه هزار جمعیت داشتید. گفتم معرکه که نمی‌خواهم بگیرم که من پنجاه، شصت درصد در فتوی اختلاف دارم. اختلاف هم بر مبنای من نیست، من در کار نیست چون در قرآن به ما هو قرآن، بدون تحمیل، حتی بدون تجمیل، قرآن جمال کلی است، بدون تحمیل، بدون تحریف معنوی روی قرآن بحث می‌کنیم، بنابراین اگر هیچ کس هم نیاید مطلبی نیست.

آن حمله‌ای که در مسجد امام رضا شد، و شب خانه ما را سنگباران کردند، با این عنوان که وهابی است، رفقا جمع شدند اینجا، بعضی از شما مثل اینکه بودید، من گفتم اگر صدها مرتبه من را بکشند، برای یک دانه آیه از قرآن، از برزخ صدای فریاد خنده من را خواهید شنید و خوشحالم.

به این حد اگر انسان برسد زمینه جاده تشریف فرمایی ولی امر (عج) باز می‌شود. چون «یأتی بکتاب جدید و سنة جدیدة». کتاب جدید کدام است؟ آیا قرآنی غیر از این قرآن می‌آورد؟ اگر پیغمبر هم قرآنی غیر این قرآن بیاورد ملحد است، مشرک است، کافر است، تا چه رسد به امام زمان (علیه السلام). «یأتی بکتاب جدید» همین قرآن است که در لفظش، در صوتش، در عبارتش، در جلدش، در خطش، زیباترین است. ولیکن در معنایش هرگز: معانی قرآن، و مرادات ربانی اصلاً پشت سر نهاده شده. پس امام زمان می‌آید «یأتی بکتاب جدید» آنچه را که پشت سر نهاده‌ایم، آنچه را غفلت کرده‌ایم، تغافل کرده‌ایم و تجاهل کرده‌ایم، آن‌ها را ابراز خواهد کرد.

اللهم وفقنا لما تحبّه و ترضاه و بَعَدنا عما لا تحبّه ولا ترضاه

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته